

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

## مروری بر زیارت ناحیه‌ی مقدّسه در بیان حوادث عاشورا (۲)

چقدر زیباست! چقدر زیباست که در غالب زیارت‌نامه‌های ما اهداف تبیین می‌شود؛ یعنی اگر این زیارت‌نامه‌ها را با تأمل بخوانیم، مثلاً وقتی داریم اباعبدالله علیه السلام را زیارت می‌کنیم، در حقیقت بیان می‌کنیم که امام حسین علیه السلام برای چه هدفی حرکت کردند؛ شخصیت اباعبدالله علیه السلام چه شخصیتی بود و چه عاملی سبب شد که این فاجعه‌ی عظیم رخ دهد.

همین زیارت ناحیه‌ی مقدّسه که به احتمالی از محضر امام عسکری و احنافده و به احتمال دیگر از محضر امام هادی علیه السلام صادر شده، بهترین سخنرانی است. همین زیارت را انسان بخواند و ببیند امام حسین علیه السلام که بود؟ برای چه قیام کرد؟ و چه اتفاقی افتاد؟

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ» ای حسین! من شهادت می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی؛ نه نماز خواندی؛ نماز را به پا داشتی! و به پا داشتن نماز یکی این است که انسان حقیقت نماز را در جان خودش برپا کند؛ طوری که وجودش نماز مجسم شود؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> یکی هم این است که نماز را در جامعه برپا کند؛ نماز را احیاء کند. «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْغُدُوَانِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ مَا عَصَيْتَهُ» شهادت می‌دهم که زکات را تو پرداختی! یعنی این رفتارهای سوری و بی‌محتوایی که دیگران به صورت نمایشی انجام می‌دادند، زکات پرداختن نبود. حقیقت امر به معروف و نهی از منکر را تو عمل

۱. بحرانی، حلیة‌الابرار، ج ۲، ص ۱۲۴.

کردی؛ تو امر به معروف کردی؛ تو نهی از منکر کردی؛ یعنی تبلور این آموزه‌های دینی تویی و اگر کسی می‌خواهد به این آموزه‌ها عمل کند، باید مثل تو عمل کند؛ مثل تو باشد. «وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَ مَا عَصَيْتَهُ» تو فرمان خدا را بردی و در برابر خدا سرکشی و عصیان نکردی. «وَتَمَسَّكَتَ بِهِ وَ بِحَبْلِهِ فَارْضَيْتَهُ» و تو به ریسمان الهی متمسک شدی و رضایت الهی را در اثر این عملکرد کسب کردی.

«وَ حَشِيئَتُهُ وَ رَاقِبَتُهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ» و خداترس بودی یا حسین! و مراقبه داشتی؛ بر همه‌ی وجودت کنترل داشتی؛ اهل مراقبه بودی و دعوت خدا را اجابت کردی. «وَ سَنَنْتَ السُّنْنَ وَ أَطَقَاتِ الْفِتَنِ وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّشَادِ وَ أَوْضَحْتَ سُبُلَ السُّدَادِ» و سنت‌های الهی را برپا داشتی و فتنه‌ها را خاموش کردی و مردم را به سمت کمال و رشد دعوت کردی و راه‌های استوار راستی و حقیقت را واضح و آشکار کردی. «وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ» و آن‌گونه که حق جهاد و تلاش در راه خدا بود، مجاهدت ورزیدی. «وَ كُنْتَ لِلَّهِ طَائِعاً وَ لِحَدِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ تَابِعاً» مطیع مطلق خدا بودی و تابع و پیرو جدّ بزرگوارت پیامبر خدا ﷺ بودی. «وَ لَقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعاً وَ إِلَى وَصِيَّةِ أَخِيكَ مُسَارِعاً» و تو بودی که به سخن پدر بزرگوارت امیرالمؤمنین ﷺ گوش سپردی و تو بودی که در جهت اجرای وصیت برادر بزرگوارت امام مجتبی ﷺ نهایت تلاش را کردی و سرعت گرفتی. «وَ لِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعاً» تو بودی که پرچم دین و ستون دین را برپا کردی. «وَ لِلطُّغْيَانِ قَائِعاً وَ لِلطُّغَاةِ مُقَارِعاً» و تو بودی که طغیان و سرکشی را از ریشه درآوردی؛ تو بودی که طاغیان و سرکشان و ستمگران را درهم کوبیدی. «وَ لِلأُمَّةِ نَاصِحاً» و تو بودی که نصیحت‌گر امت بودی؛ خیرخواه امت بودی. «وَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحاً» تو بودی که در دل امواج خروشان اقیانوس مرگ و جان‌بازی شناوری کردی. «وَ لِلْفَسَاقِ مُكَافِحاً وَ بِحُجَجِ اللَّهِ قَائِماً» تو بودی که برای مبارزه‌ی با فاسقان و کسانی که ارزش‌های دینی را می‌شکستند، به میدان رفتی و حجّت‌های الهی را برپا کردی.

«وَ لِلإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ رَاحِماً» تو بودی که نسبت به اسلام و مسلمانان یکپارچه رحمت و مهربانی بودی. «وَ لِلْحَقِّ نَاصِراً» تو نصرت‌کننده و یاری‌کننده‌ی حق بودی. «وَ عِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِراً» و در دل بلاها و

سختی‌ها کوه استقامت و صبر بودی. «و لِلدِّينِ كَالِنَاءِ وَ عَنِ حَوَازِيهِ مُرَامِيًا» تو حفاظت‌کننده‌ی از دین و پاسدار مرزهای دین خدا بودی. «تَحَوُّطُ الْهُدَى وَ تَنْصُرُهُ» تو راه هدایت را پاسداری و یاری کردی. «و تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ» و عدالت را گستراندی و نشر دادی. «و تَنْصُرُ الدِّينَ وَ تَطْهَرُهُ» و دین را یاری کردی؛ به دین عزت و غلبه بخشیدی و از دین پشتیبانی کردی. «و تَكْفُ الْعَايِثَ وَ تَزْجُرُهُ» و کسانی را که دین را در زندگی بازیچه کرده بودند، بازیچه‌ی دنیاطلبی‌ها و قدرت‌طلبی‌های خودشان کرده بودند، از این کار نهی کردی و بازداشتی. «و تَأْخُذُ لِلدِّينِ مِنَ الشَّرِيفِ» و حقوق ضعیفان را از افراد طبقه‌ی اشراف بازستاندی. «و تُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ» و در داوری و قضاوت بین قوی و ضعیف عادلانه داوری کردی؛ تحت تأثیر موقعیت برتر قدرتمندان، حق ضعیفان را نادیده نگرفتی. «كُنْتَ رَبِيعَ الْاِيْتَامِ وَ عِصْمَةَ الْاِنَامِ» تو برای یتیمان مثل یک بهار شاداب و سرسبز بودی؛ تو حافظ و پناه مردمان بودی. «وَ عِزُّ الْاِسْلَامِ وَ مَعْدِنُ الْاَحْكَامِ وَ حَلِيفَ الْاِنْعَامِ» تو مایه‌ی عزت دین و اسلام بودی. جایگاه احکام الهی تو بودی و هم‌پیمان و هم‌عهد بخشش و احسان بودی.

«سَالِكًا طَرَائِقَ جَدِّكَ وَ اَبِيكَ» تو طریقت و راه جدت پیامبر خدا ﷺ و پدرت امیرالمؤمنین علیؑ را طی کردی؛ سالک این طریق بودی. «مُشِبِّهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِاَخِيكَ» و در عمل به سفارش‌های الهی، مثل برادرت امام مجتبی علیؑ عمل کردی. «وَفِي الدَّمِ رَضِيَ الشِّيمِ ظَاهِرَ الْكَرَمِ» و در وفاداری به عهدها و پیمان‌های الهی، بسیار خصلت‌های نیکو داشتی. کرامت و بزرگواری از وجود تو آشکار بود. «مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلَمِ» در دل تاریکی‌های شب، اهل تهجد و شب‌زنده‌داری‌های عارفانه و عاشقانه بودی. «قَوِيْمَ الطَّرَائِقِ» با روش‌های بسیار قویم و مستحکم عمل می‌کردی. «كَرِيْمَ الْخَلَائِقِ عَظِيْمَ السَّوَابِقِ» اخلاق کریمانه داشتی؛ سابقه‌ی بسیار عظیم و درخشانی داشتی. «شَرِيْفَ النَّسَبِ مُنِيْفَ الْحَسَبِ» نسب بسیار شریفی داشتی؛ نسب تو به امیرالمؤمنین علیؑ و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و رسول خدا ﷺ می‌رسید. حسب بسیار والایی هم داشتی. «رَفِيْعَ الرُّتَبِ» مرتبه‌های بسیار عالی را در کمالات و کرامات داشتی. «كَثِيْرَ الْمَنَاقِبِ مَحْمُوْدَ الصَّرَائِبِ» منقبت‌های بسیار فراوانی در تو بود و سرشت بسیار پسندیده‌ای داشتی که شایسته‌ی

ستودن بود. «جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ» موهبت‌های فراوانی از تو به خلق می‌رسید. «حَلِيمٌ رَشِيدٌ مُنِيبٌ جَوَادٌ عَلِيمٌ شَدِيدٌ إِمَامٌ شَهِيدٌ آوَاهُ مُنِيبٌ حَبِيبٌ مَهِيْبٌ» ای امام حسین! تو حلیم و بردبار بودی؛ تو رشید بودی؛ بزرگوار و صاحب رشد و کمال! تو بودی که روی از همه‌ی خلق برگردانده بودی و روی دلت به سوی خدا بود. «مُنِيبٌ جَوَادٌ» تو بودی که اهل انابه بودی؛ اهل گریه‌های عاشقانه در خلوت‌های عبادت و راز و نیاز عارفانه‌ات بودی. جواد و پُرجود و سخاوت بودی. «عَلِيمٌ شَدِيدٌ» دانا و آگاه بودی. مقاوم و پایدار و مستحکم و قدرتمند بودی. «إِمَامٌ شَهِيدٌ» پیشوا بودی. شاهد بر همه‌ی خلق بودی و در راه خدا به شهادت رسیدی. «آوَاهُ مُنِيبٌ» تو بودی که اهل ناله‌های جانسوز در خلوت عبادت بودی؛ اهل گریه‌های در دل شب بودی. «حَبِيبٌ مَهِيْبٌ» محبوب خدا و همه‌ی خلق بودی و هیبت و وقار عظیمی داشتی.

«كُنْتَ لِلرَّسُولِ ﷺ وَوَلَدًا وَ لِلْقُرْآنِ سَنَدًا» فرزند رسول خدا ﷺ بودی و پشتوانه‌ی قرآن بودی. «و لِلْأُمَّةِ عَضُدًا وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا» بازوی توانمند برای یاری امت بودی و در مسیر طاعت و فرمانبری از خدا، اهل مجاهدت و کوشش بودی. «حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ» تو نگاهبان عهد و میثاق الهی بودی. «نَاكِبًا عَنِ السُّبُلِ الْفَسَاقِ» از راه‌های فاسقان و کسانی که مرزهای احکام الهی را می‌شکستند، رویگردان بودی. «وَ بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ» تمام آنچه را در توانت بود یکسره در راه خدا بذل کردی. «زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا نَاطِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا» نسبت به دنیا بی‌رغبت بودی؛ دل به دنیا نباخته بودی. زهد تو نسبت به دنیا، زهد کسی بود که می‌داند همین الان دارد از دنیا کوچ می‌کند و طبیعتاً به آنچه که دارد از دستش می‌رود، دل نمی‌بندد. طوری به دنیا نگاه می‌کردی که گویا نه تنها دل به آن نبسته بودی، بلکه از آن وحشت داشتی که نکند آلودگی‌هایش را به تو منتقل کند. «آمَالِكٌ عَنْهَا مَكْفُوفَةٌ وَ هَمَّتْكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةٌ وَ الْحَاطِكُ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةٌ وَ رَغْبَتُكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةٌ» آرزوهایت را از دنیا برداشته بودی. آرزوی پست و مقام، پول و ثروت، راحت و مکنث، لذت و شهوت، همه‌ی آرزوها را قطع کرده بودی و همت خودت را از زینت‌ها و زیبایی‌ها و جذابیت‌های دنیا منصرف کرده بودی و نگاه‌های

خود را از بهجت و طراوت‌ها و شادابی‌های دنیا برداشته بودی و رغبت تو نسبت به آخرت کاملاً آشکار و شناخته شده بود.

این خصائل اباعبدالله علیه السلام بود؛ اما: «حَتَّى إِذَا الْجُوزُ مَدَّ بَاعَهُ وَ اسْفَرَ الظُّلْمُ قِنَاعَهُ وَ دَعَا النُّعْيُ أَتْبَاعَهُ» تا کار به جایی رسید که ستم دست دراز کرد و ظلم مقنعه و نقاب را از چهره‌ی خود انداخت و ستمگری را علنی کرد و ضلالت و گمراهی، پیروان خودش را فراخواند. «وَ أَنْتَ فِي حَرَمٍ جَدِّكَ قَاطِنٌ وَ لِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ» و در آن زمان تو در حرم جدّت در مدینه ساکن بودی و از ظالمان و ستمگران فاصله گرفته بودی. «جَلِيسُ الْبَيْتِ وَ الْمِحْرَابِ مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ» تو هم‌مجلس و جلیس محراب عبادت و خانه بودی. از لذت‌های مادی و شهوات دنیوی کناره گرفته بودی. «تُنْكِرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ عَلَي حَسَبِ طَاقَتِكَ وَ اِمْكَانِكَ» در حدّ توان خودت، در حدّ طاقت و امکانات خودت، منکر را هم با قلبت انکار می‌کردی و هم با زبانت این انکار را اظهار می‌کردی و منکر را نفی می‌کردی. «ثُمَّ افْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْاِنْكَارِ وَ لَزِمَكَ اَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَارَ» اکنون که ظلم نقابش را انداخت و آشکارا به میدان آمد، علم و آگاهی‌های الهی تو اقتضا کرد که به مبارزه با آن ظلم بیایی و آن را انکار کنی و علم الهی بر تو لازم کرد که به مبارزه‌ی با فاجران و بی‌دینان پردازی. «فَسِرَتْ فِي اَوْلَادِكَ وَ اَهَالِيكَ وَ شِيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ» پس همراه با فرزندان، همراه با همسران و شیعیان و دوست‌دارانت، به راه افتادی. «وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَيِّنَةِ وَ دَعَوْتَ اِلَى اللّٰهِ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ» حقّ را آشکار کردی و آشکارا و با صدای بلند سخن از حقیقت و برهان‌ها گفتی و جامعه را، مردم را، حاکمان را، با حکمت و موعظه‌ی حسنه به سوی خدا دعوت کردی. «وَ اَمَرْتَ بِاِقَامَةِ الْاُحُدُودِ وَ الطَّاعَةِ لِلْمُعْبُودِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَ الطُّغْيَانِ» و فرمان دادی که حدود الهی را باید اجرا و برپا کنند و باید پروردگار و معبود حقیقی را فرمان ببرند و از آلودگی به پلیدی‌ها و سرکشی‌ها نهی کردی و پرهیز دادی.

این روش تو بود؛ تا کار به کجا رسید؟ «وَ وَاِجْهَوكَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ» حال این حاکمان ستمگر و فاسق آمدند و با ظلم و تجاوزکاری و دشمنی با تو مواجه شدند. «فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْاِيعَازِ لَهُمْ وَ تَاكِيْدِ الْحُجَّةِ

بعد از اینکه آنها را از عواقب وحشتناک اخروی این روششان ترساندی و حجت را به نحو مؤکدی بر آنها تمام کردی، به میدان مبارزه‌ی با آنها رفتی. «فَنَكْتُوا ذِمَامَكَ وَ بَيْعَتَكَ» اما این کوفیان غدار بیعتی را که با تو کرده بودند، شکستند و پیمانی را که با تو بسته بودند، گسستند. «وَ اسْخَطُوا رَبَّكَ وَ جَدَّكَ وَ بَدَّوْكَ بِالْحَرْبِ» و پروردگار تو و جدّ تو پیامبر خدا ﷺ را به خشم آوردند و جنگ با تو راه، ای حسین! آغاز کردند. «فَثَبَّتْ لِلطَّعْنِ وَ الصَّرْبِ وَ طَحَنَتْ جُنُودَ الْفَجَارِ» تو با نهایت ثبات قدم و استواری، خودت را برای وارد آوردن ضربه‌های شمشیر و نیزه بر دشمن آماده کردی و به آنها حمله کردی و لشکریان فاجران را درهم کوبیدی «وَ افْتَحَمْتَ قَسَطَلِ الْغُبَارِ مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارُ» و درحالی که با ذوالفقار، شمشیر می‌زدی، در دل گردوغباری که در میدان جنگ برپا خاسته بود فرو رفتی؛ گویا خود علی مرتضی علیه السلام هستی که داری مبارزه می‌کنی. «فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ عَيْرِ خَائِفٍ وَ لَا خَاشٍ» وقتی این دشمن غدار در صحنه‌ی کربلا دید تو استوار و ثابت قدمی و دلت بسیار قوی است و ترس به آن راه ندارد، «نَصَبُوا لَكَ عَوَائِلَ مَكْرِهِمْ وَ قَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَ شَرَّهُمْ» دام‌های نیرنگ و مکر خودشان را برای تو گسترده و نصب کردند و با همه‌ی نیرنگ‌ها و شرارت‌هایشان در صحنه‌ی کربلا به جنگ تو آمدند. «وَ أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنَعُواكَ الْمَاءَ وَ وُرُودَهُ وَ نَاجَزُوكَ الْقِتَالَ وَ عَاجَلُوكَ النَّزَالَ» و عمرسعد لعین لشکریان خود را فرمان داد و تو را از آب منع کردند و جلوی دسترسی تو به آب و وارد شدن به آب را بستند و به مبارزه‌ی با تو آمدند و در فرود آمدن از مرکب‌هایشان، از شترها و اسب‌هایشان، برای جنگ با تو، سرعت گرفتند؛ عجله کردند. اینها لحظه‌هایی است که امام حسین علیه السلام دیگر تنهاست!

«وَ رَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالِ» و با نیزه‌هایشان تو را تیر باران کردند؛ وقتی تنها شدی تو را با تیرها تیرباران کردند؛ وقتی تو را در صحنه‌ی کربلا تنها دیدند، سنگ‌باران کردند. «وَ بَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْأَصْطِلَامِ» و دست‌های بلاخیز بنیان‌براندازشان را به سوی تو گشودند. «وَ لَمْ يَرَعُوا لَكَ ذِمَامًا» و هیچ پیمانی را در مورد تو رعایت نکردند «وَ لَا رَاقِبُوا فِيكَ آثَمًا فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ وَ نَهَبِهِمْ رِحَالَكَ» و در کشتن



دوستان تو و در غارت کردن راحله‌ی تو، از هیچ گناهی پرهیز نکردند و مراقب مرتکب نشدن آن نبودند؛ هرکاری از دستشان برآمد، کردند. «وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمَلٌ لِلْأَذْيَاتِ» و تو در دل آن گردوغبار میدان جنگ پیش می‌تاختی و همچنان پیشتاز بودی و همه‌ی آزار و اذیت‌ها را یک‌تنه تحمل می‌کردی. «فَقَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ» ملائکه‌ی آسمان‌ها از صبر و پایداری تو در این میدان کربلا یگه و تنها، به شگفت آمدند. همه‌ی ملائکه متعجب و شگفت‌زده شدند. «فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ أَنْحَنُوا بِالْجِرَاحِ» حسین! تو را تنها گیر آوردند؛ از همه طرف تو را محاصره کردند و با زخم‌های فراوانی که به پیکر تو وارد کردند، تو را از پا انداختند. «وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرَّوَّاحِ» و دیگر راه نجات را بر روی تو بستند. «وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ» در آن لحظه دیگر هیچ یاری نداشتی. «وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ تَدْبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ» و تمام این سختی‌ها را به حساب خدا می‌گذاشتی و با همان غربت و تنهایی و آن جراحات‌های عمیقی که بر پیکرت وارد شده بود، همچنان از زن و فرزندان دفاع می‌کردی. «حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً» تا اینکه تو را از روی مرکبت سرنگون کردند و درحالی‌که پیکرت سرشار از جراحت خنجرها و شمشیرها و نیزه‌ها بود، مجروحانه از روی مرکب به زمین پرتاب شدی. «تَطَّنُوكَ الْخَيُْولُ بِخَوَافِرِهَا» اسب‌ها دور تو می‌گشتند و پیکر تو را لگدمال خودشان می‌کردند. «وَ تَغْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا» و طاغیان و تجاوزکاران کافرپیشه، پی‌درپی پیکر تو را که به روی زمین افتاده بودی، با شمشیرهای خودشان می‌زدند. «قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ» عرق مرگ بر پیشانی تو نشست.

«وَ اخْتَلَفَتْ بِالْإِنْبِطَاسِ شِمَالُكَ وَ الْيَمِينُ تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ وَ قَدْ شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهْلِكَ» و تو در لحظه‌های جان دادن، هی به پهلوئی راست و چپ می‌گشتی؛ اما در همان لحظه‌هایی هم که داشتی جان می‌دادی (این غیرت حسینی علیه السلام را ببینید!) در همان لحظه‌هایی که دیگر لحظه‌های جان سپردن تو بود، هنوز یک گوشه‌ی چشمی به خیمه‌ها داشتی و به فکر زن و بچه‌هایت بودی! درحالی‌که دیگر امکان دفاع کردن از زن و فرزندان و اهل بیتت برایت وجود نداشت.

«وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً إِلَى خِيَامِكَ قاصِداً مُحْمِماً بَاكِياً» و اسب تو ذوالجناح، دوان دوان از تو دور شد و شیهه کنان درحالی که گریه می کرد به سمت خیمه ها آمد! «فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادِكَ مَخْزِياً وَ نَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُوباً» وقتی که زن های خیمه نشین دیدند اسب تو خوار شده است و زین اسب واژگون به روی آن افتاده، فهمیدند چه اتفاقی افتاده است! «بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لِاطْمَاتٍ، لِلْجُوهِ سَافِرَاتٍ» از خیمه ها بیرون زدند درحالی که موها را پریشان کرده بودند؛ درحالی که به صورت های خودشان که دیگر مقنعه از رویش افتاده بود، سیلی می زدند. «وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ وَ بَعْدَ الْعَزِّ مُدَلَّلَاتٍ» و با گریه های بلند تو را صدا می زدند ای حسین! و این خانم ها بعد از دوران عزتی که داشتند، دیگر خوار شدند. «وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ» و به سمت قتلگاه، پشت سر ذوالجناح حرکت کردند. «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مَوْلِعٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ» وقتی اینها رسیدند، شمر روی سینه ی تو نشسته بود!!! و شمشیر تشنه ی خون خودش را روی گلوی تو گذاشته بود!! ای اباعبدالله! «قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ» با دست پلید خود محاسن مقدست را گرفته بود!! و با شمشیرش سر مطهر تو را داشت جدا می کرد!!! «قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسِكَ وَ خَفَيْتَ أَنْفَاسِكَ» با جدا شدن سر، دیگر حواس تو از حرکت افتاد و نفس های تو قطع و مخفی شد!! «وَ رُفِعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ» و سر مطهر تو بر سر نیزه بالا رفت...!!!!

«وَ سُبِي أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَ صُقِدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ» و خاندان و خانواده ی تو، مثل بردگان به اسارت گرفته شدند و آنها را با غل و زنجیرهای آهنین بستند و بر مرکبها سوار کردند. «تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَ الْفَلَوَاتِ» آفتاب داغ نیمروزی چهره های این زن ها و بچه ها را می سوزاند و کاروانیان، این زن های بی پناه و بی کس و بچه های یتیم را، با خود در صحراها و بیابان ها می بردند. «أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ» دست های اینها را با زنجیر به گردن هاشان بسته بودند و آنها را در داخل شهرها، در بازار می گرداندند. (درحالی که این خانم های مخدره روپوشی بر سرشان نبود و دستها به گردن ها بسته شده بود). «فَالْوَيْلُ لِلْغُصَاةِ الْفُسَاقِ لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ» وای بر این سرکشان فاسق! با کشتن تو ای حسین! اسلام را کشتند. «وَ عَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ نَقَضُوا



السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ» و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنت‌ها و احکام الهی را نقض کردند و شکستند. «و هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَ حَرَقُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ» و ستون‌های ایمان را منهدم کردند و آیات قرآن را به آتش کشیدند. «و هَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ» و مثل حیوانات درنده به بغی و ستمگری شتافتند.

«لَقَدْ أَصْحَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْتوراً» پیغمبر خدا ﷺ در اثر شهادت تو، مظلوم واقع شدند؛ تنها شدند؛ و خود پیغمبر ﷺ خونخواه تو شدند. «وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَهْجوراً» و قرآن کنار گذاشته شد؛ مهجور و غریب شد. «وَ غَوَدَ الْحَقُّ إِذْ فَهَرَّتْ مَفْهُوراً» و وقتی تو را شکست دادند، حق مورد فریب و مکر قرار گرفت؛ مورد خیانت و عذر قرار گرفت. «وَ فُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْرِيمُ وَ التَّحْلِيلُ وَ التَّنْزِيلُ وَ التَّأْوِيلُ» و با شهادت و فقدان تو، تکبیر خدا، لا اله الا الله گفتن، مراعات حرام و حلال الهی و احترام به قرآن و تنزیل و تأویل همه نابود شد. «وَ ظَهَرَ بِعَدَاكَ التَّغْيِيرُ وَ التَّبْدِيلُ وَ الْإِلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَضَالِيلُ وَ الْفِتْنُ وَ الْأَبَاطِيلُ» و بعد از شهادت تو ای حسین! دین خدا را تغییر دادند؛ روش و سنت‌ها را تبدیل کردند؛ الحاد و کفر را ترویج کردند؛ احکام و سنت‌های الهی را تعطیل کردند؛ و هوس‌ها و هواهای نفسانی را و گمراهی‌ها و فتنه‌ها و اباطیل را ظاهر و آشکار کردند.

«فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ ﷺ فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالذَّمِّ الْهَطُولِ» پس کسی که خبر شهادت تو را آورده بود، (ظاهراً همان بشیر است) نزد قبر جدّ تو، رسول خدا ﷺ آمد و خبر شهادت تو را درحالی که اشک او ریزان بود، به ایشان داد. «قَائِلاً يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَتَلَ سِبْطُكَ وَ فَنَّاكَ وَ اسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَ حِمَاكَ» می‌گفت: ای رسول خدا! پسر تو، فرزند تو و جوان تو را کشتند! و اهل و خاندان تو را مباح دانستند که هر بلایی به سرشان بیاورند. «وَ سُبِيَتْ بِعَدَاكَ ذَرَارِيُّكَ وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعَثْرَتِكَ وَ ذَوِيكَ» و بعد از تو ای رسول خدا! ذراری و فرزندان تو را به اسارت گرفتند و آنچه سختی و ناراحتی و ناگواری بود، بر خاندان و عترت تو وارد کردند. «فَانزَعَجَ الرَّسُولُ وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ وَ عَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ» پیامبر ﷺ در قبر به شدت متأسف و ناراحت شدند؛ قلب ایشان هراسان شد و گریست؛ درحالی که ملائکه‌ی الهی و انبیاء آمده بودند و به ایشان تعزیت می‌دادند و تسلیت می‌گفتند. «وَ فَجِعَتْ بِكَ أُمَّكَ

الزُّهْرَاءُ» و مادر تو فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ماتم زده شدند. «وَ اِخْتَلَفَ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تُعْزِي اَبَاكَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» و لشکریان ملائکه‌ی مقرب برای تسلیت گفتن به پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام، (و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام) در آمدوشد بودند. این ملائکه‌ی مقربین می‌آمدند و به پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیت می‌گفتند. «وَ اَقِيَمَتْ لَكَ الْمَاتَمُ فِي اَعْلَى عَلِيَّيْنِ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ» و در اعلی‌علیین مجالس سوگواری و ماتم برپا شد و حورالعین در مصیبت تو لطمه بر صورت می‌زدند. «وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سَكَّانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ خُرَانُهَا» آسمان و همه‌ی آسمان‌نشینان بر تو گریستند و بهشت و همه‌ی خزانه‌داران بهشت بر تو گریستند. «وَ الْهَضَابُ وَ اَقْطَارُهَا» همه‌ی کوه‌ها و دامنه‌های کوه‌ها بر تو گریستند. «وَ الْبِحَارُ وَ حِيَاثُهَا» و همه‌ی دریاها و ماهیان دریاها بر تو گریستند. «وَ الْجِنَانُ وَ وِلْدَانُهَا» و باغ‌های بهشتی و فرزندان بهشتی بر تو گریستند. «وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ» کعبه بر تو گریست؛ مقام ابراهیم بر تو گریست. «وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ وَ الْجِلُّ وَ الْاِحْرَامُ» مشعرالحرام بر تو گریست و محلّ حرم و اطراف آن همه بر تو گریستند یا حسین!

خوب این روضه‌خوانی امام زمان ارواحنفاده یا امام هادی علیه السلام در مصیبت شهادت جدّ بزرگوارشان، در زیارت ناحیه‌ی مقدّسه است.

علی‌ای‌حال نکته‌ای که خواستم اشاره کنم، ضمن اینکه ما هم در ماتم اباعبدالله‌الحسین علیه السلام با امام معصوم علیه السلام هم‌ناله می‌شویم، باید توجه کنیم که شخصیت اباعبدالله علیه السلام چه بود؟ چه کرد؟ و گریستن ما به چه خاطر است؟ این گریستن ما نوعی هم‌پیمانی است؛ پیمان بستن با اوست که راه او را طیّ و هدفش را دنبال کنیم. این جمله را بارها عرض کرده‌ام که اباعبدالله‌الحسین علیه السلام در آخرین لحظات قبل از شهادت که هیچ کسی برایشان باقی نمانده بود، «فَلَمْ يَبْقَ لَهُ ناصِراً» هیچ یاری نداشتند، وقتی به آن نیزه‌ی غریبی تکیه زدند و نگاهی به صحنه‌ی کربلا انداختند و دیدند همه‌ی یارانشان همه‌ی

فرزندان و برادرانشان همه شهید شده‌اند، «نَادَى بِأَعْلَى صَوْتَهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ»<sup>۲</sup> یکی یکی اصحابشان را صدا زدند. بعد فرمودند: چه شده است؟ شما که یاران خوبی بودید! هرگاه من شما را صدا می‌زدم، با سر به سوی من می‌شتافتید؛ چه شده دیگر جواب من را نمی‌دهید؟ نکند شما با حسین قهر کرده‌اید؟! بعد جنازه‌ها به حرکت درآمدند! اباعبدالله علیه السلام فرمودند: نه! بخوابید؛ آرام باشید. شما عهد خودتان را به شایستگی وفا کردید. آن وقت حضرت صدا زدند و فرمودند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي؟»<sup>۳</sup> آیا کسی هست بیاید به یاری من حسین؟ آیا کسی هست بیاید به کمک من اباعبدالله؟ «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ الرَّسُولِ؟»<sup>۴</sup> آیا کسی هست بیاید از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع و حمایت کند؟ خوب حسین علیه السلام که می‌دانست همه‌ی یارانشان شهید شدند و سپاه دشمن را هم که می‌دانست قسی‌القلبند و دیگر احدی در آنها نیست که به حسین علیه السلام بپیوندد، پس به چه کسی می‌گوید: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» به همه‌ی تاریخ آینده‌اش، به من و شما می‌گوید «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» آیا کسی هست به نصرت من حسین بیاید؟ من و شما باید لَبَّیک خودمان را با عمل بگوییم؛ با قدم برداشتن در راه اباعبدالله علیه السلام با در طبق اخلاص قراردادن همه‌ی هستیمان برای ایثار در راه اهداف اباعبدالله لَبَّیک بگوییم به حضرت.

امیدواریم خدای متعال توفیق تشییع راستین این امام بزرگوار را که فخر همه‌ی عالم و عالمیان است، فخر همه‌ی انبیاء و اولیاء تاریخ است، فخر همه‌ی ملائکة الله و فخر خدای حسین‌آفرین است، به ما

۲. موسوعه کلمات امام حسین ع، ص ۵۸۲ و احمد بن حسین یعقوب، کربل الثوره و الماسات، ص ۳۳۹ و مهتدی بحرانی، من اخلاق الامام الحسين ع، ص ۲۵.

۳. این جمله که به صورت «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي...» شهرت یافته، با اندک تفاوتی با عبارت‌های دیگری نقل شده است؛ از قبیل: «هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو الله فِي إِغَاثَتِنَا؟ أَمَا مِنْ طَالِبٍ حَقٌّ يَنْصُرُنَا؟...» قرشی، حیاة الامام الحسين ع، ج ۳، ص ۲۷۴ و «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ ذُرِّيَّتَهُ الْأَطْهَارَ؟» گرمرودی، ذریعة النجاة، ص ۱۲۹.

۴. مجلسی، بحار، ج ۴۵، ص ۴۶ و سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۱۶ و خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۳۲.

بدهد. ان شاء الله قدر این تشیع را بدانیم و خدای متعال آنچه که لازمه‌ی این تشیع است که ایثار و جانبازی، و شهادت و دلیری، و بی‌محاسبه‌های تاجرپیشه و کاسب‌کارانه به میدان عشق رفتن، و همه‌ی هستی خود را در راه معشوق و محبوب فدا کردن است، ان شاء الله خدا توفیق این تشیع را به برکت خون به ناحق ریخته‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام به همه‌ی ما عنایت بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ